

کپوک لوقد = خالی، هیچ چیز نیست.
کپوک = فاخته (Cuculus canorus)؛ صدای

او با نامش شباهت دارد.

کت خدا = زن دار.

کت، کُت = کوتاه.

کُت، کُتْ = کوتاه.

کُنْک = کلان، فوق العاده؛ باسواد، عالم.

کُنْکے = بر تر، کلانی؛ اداره کن؛ قوماندنی.

کته جون = متکبر، مغرور؛ مهم.

کته دے = کلانتر، بزرگتر.

کته، کنته، کنته = کلان، بزرگ.

کته گیل، کته = گهل = سر کلان.

کتبل = رقم بالاپوش.

کتپتاو = کش کردن؛ لپ مو پس خُت مه کتپن =

مرا با خود زیاد کش نکن؛ تکان دادن؛ یه پیش

وے پورگے کتپنت خو یو مود = پشک موش را

تکان داد و او مرد.

کتپنک = چینک پشمی.

کتافت = ارواح خبیسه، روح نا پاک، لعنتی.

کجار، کجاره = کنجاره، کیک روغنی.

کُجله = گیاه زهر دار.

کُخار = آتشدان، دیکدان.

کُخ، کُخک = چنل؛ برای اطفال: یم می کرتہ کُخ،

پد توند پیو = پیراهن این چنل است از تو پاک؛

برعکس: پیو = پاک.

کُخای = زن.

کُد واینک؛ شیگ کُک = گل قاصدک)

(Taraaxacum).

کُد - وینک = درختچه کوه بی شباهت به گیلاس.

کُد = سگ (ماده).

کُد = سگ (نر).

کُد - بُخ = چوچه سگ.

کُدورت = مرض، حالت مریضی.

کُدخداو = ریختن، باقیمانده چیزی: ریختن ماست

از یک ظرف به ظرف دیگر.

کُدیداو، کُدیداو = ریخته شدن؛ یم چَلک کوخ قد،

خو یم ذوغ کُدایچ = سطل سوراخ بود و ماست

ریخته شد.

کُربهش، کُربش = چیچک روی.

کُریچه = بالشت باریک.

کاته سِتاو = عاشق شدن.

کاته = عاشق، دوست؛ همبینه تو تے یام کاته

وَز - اس تو ژیوجبس نه کن ام توبه وُز = دوست،

من همیشه سرت عاشق استم - از عشقت من توبه

نمی کنم "شعر".

کاج، کالج = سوراخ بین دو دندان.

کاجار = اشیا، مال.

کاجے = کاجی، ژله غلیظ از آرد.

کار چید = کار کردن.

کارتون، کاردون = کارتن.

کارجومه = لباس یا یونیفورم کاری.

کاروون باشے = رئیس کاروان.

کاروون سرا، کاروون سرای = کاروان سرای.

کاروون = کاروان.

کاز دون، کاز دونک = ظرف غذا خوری سگ.

کاز = غذای سگ.

کاسه گردون = فال با کاسه گردان.

کاسه لپس = کاسه لیس.

کافر - بئرخ، کافر - بئرخ، کافر - بئرخ = چوب

دروازه.

کافر - ژهش = خارشتر.

کافی = قهوه.

کاوونتاو = ۱ - کاویدن؛ خو ذندون مه کاوون =

دندانهایت را نه کاوان. ۲ - کندن.

کایبن چیداو = تشویش کردن و پریشان شدن؛ خو

پُخ آقبن کایبن کینت = از طرف بچه اش تشویش

میکند.

کِبْن، کِبند = انجبار (Polygonaceae).

کِبھج = نوع شیرینی از روغن؛ آرد توت و

چارمغز یا مغز زردآلو جور تیار میشود.

کِبیبَنک = گیاه: چتریان، تیره هویج

(Umbelliferae , Apiaceae).

کپال = استخوان قمدوه، استخوان پس سر، سر.

کپکے، کپکے ج. = خوردن با کف دست؛

انداختن تلقان نرم به دهن با کف دست.

کپور، کپپور = شناوری با کدوی خالی.

گرتاو = خراشیدن؛ پورگ ار زدون گرت = موش در گنجینه گرت دارد.
گرتشکه، **گرتاشکه** = کچالو.
گرته = پیراهن.
گرته وار، **گرته بیج** = تکه برای پیراهن.
گرت؛ **گرت ات پرت** = سر و صدای بسیار آهسته؛ وے گهپ یے یار سر فهم نه سوڈ خو، یو گرت ات پرت تے توید = هیچکس گپ او را نه فهمید وبا خود گپ زده رفت.
گرتپکے، **گرتپک (دهد)** = چشمک زدن.
گرتوفج، **گرتوفج** = پوست، پوست مانده بعد از خوردن؛ از زردآلو.
گرتخ، **گرتخے** = چقور، چقوری.
گرتخ ۱ (کوته) = اتاق.
گرتخ ۲ = سلول، حجره (حیوانی و نباتی).
گرتخا-بق، **گرتخا-بلق** = نا هموار.
گرتدینگ = کر، هیچ نمی شنود.
گرتد، **گرتدک** = کرد؛ سبزیجات.
گرتشتاو = راه رفتن با سر و صدا.
گرتبش، **گرتبچک** = لغزش.
گرتبتاو = صدای خرپ دار یا مشابه؛ مهذ مو پنخبین بن قاق سخ، خو گرتببب = چموس های من خشک شدند خرپ صدا میدهد.
گرتک، **گرتک ستاو**، **گرتک چبب** = ماکیان که دیگر تخم نمی دهد.
گرتگس = کرگس.
گرتگف = برفباری زیاد.
گرتم = گرم.
گرتنهی، **گرتنی** = کرنی، توله کلان؛ صدای بی حد بلند.
گرتستاو = خراشیدن.
گرتوبش، **گرتوبسک** = گلپیر (Heracleum persicum).
گرتوبسک = قفل مو.
گرتونتاو = رُندیدن، تراشیدن.
گرتیا = نوبت.
گرتیاچ = تاجریزی؛ نوع بادنجان (Solanum nigrum).

گرتزداو = ریختن؛ چای اُم کریوست، نه رپد ار مم چینک = تمام چای را از چاینک ریختن، چیز یی نماند.
گرتستاو = خراشیدن؛ یمه دپک اُم تو رد کروت = اینه ته دیک را برایت خراشیدم.
گرتبنتاو = کش کردن؛ آوردن.
گرتیهر = حشرکاری.
گرتچک = کوزه خورد.
گرتزر = چهره یا حالت اخم؛ بد شکلی یا قواره داشتن.
گرتزک = کارد خورد (ساخت شغنان).
گرتزهج = ۱-ب. کاسنی معمولی (نام علمی: Cichorium intybus L.) گیاهی است از راسته گل مینا (Asterales) تیره گل ستاره‌ای‌ها (Asteraceae) از رده کاسنی‌ها (Cichorium) از این گیاه دو گونه کشتی و چهار تا شش گونه وحشی موجود است. نوع وحشی آن تا یک متر و نوع پرورش یافته آن تا دو متر هم رشد می‌کند. کاسنی انواع مختلفی دارد سه نوع آن معروف است. کاسنی بری که به **tansy** شهرت دارد در ایران نمی‌روید. کاسنی زرد که به گل قاصدک شهرت دارد و در طب قدیم ایران به نام ترخشقون نام برده‌اند در بیشتر نواحی ایران پراکندگی دارد و کاسنی معمولی. کاسنی معمولی، یک گیاه دارویی پایا با گل‌های آبی یا ارغوانی است. کاسنی در اصل بومی جهان قدیم است و بعداً در قاره آمریکا نیز به صورت گیاه خودروی کنار جاده‌ای درآمده است. منشأ اصلی این گیاه اروپای مرکزی، مناطق غربی و مرکزی آسیا و شمال آفریقا است و پراکندگی وسیعی در نواحی مختلف ایران به خصوص شهرستان اقلید، آذربایجان و مناطق کوهستانی خراسان دارد. به آب و هوای خنک، آفتابی یا کمی سایه نیاز دارد و گرمای شدید تابستان را تحمل نمی‌کند. **خواص دارویی کاسنی**: شستشو دهنده کبد و کلیه، خون ساز، افزایش نیروی جنسی و افزایش حجم اسپرم در مردان. کاسنی کاملاً سرد است، و تقویت‌کننده کبد، و مسکن حرارت و عطش، و گرمی و تقویت‌کننده کلیه و فشار خون و صفرا

و پاک‌کننده مجرای ادرار و کلیه‌ها است. آب برگ کاسنی بهترین داروی یرقان و کلیه‌ها و کبد است، و جوشیده و صاف کرده آن برطرف‌کننده تب‌های کهنه و تقویت‌کننده معده همراه با گل قند درمان‌کننده تب‌های جزئی مداوم است. کاسنی برای تنظیم فشار خون بسیار مفید است. ضماد آن برطرف‌کننده ورم‌های گرم و درد چشم و افزاینده بینائی است. تهیه ضمادی از کاسنی و سرب سائیده و روغن گل درمان‌کننده سرطان زخم دار است. کاسنی دوست کبد است و کم‌کننده قند خون بیماران مبتلا به دیابت می‌باشد. هرگاه آب کاسنی و آب خیار چمبر را مخلوط کنید و در ابتدای شرع آنزین و بیماری‌های حلقوی با آن غرغره کنید، آن را درمان خواهد نمود. تخم کاسنی در ترکیب با سایر داروهای خنک مفید و برطرف‌کننده تب‌های صفاوی، یرقان، خفقان، بیماری‌های کبدی و سردرد است. تخم کاسنی هرگاه همراه با صندل و تخم رازیانه پخته شود، دفع‌کننده سموم و ضعف کلیه و طحال و تحریک‌کننده اشتها می‌باشد. تخم کاسنی در جمیع حالات جانشین برگ کاسنی می‌تواند بشود. مقدار مجاز خوراک طبی تخم کاسنی تا ۱۰ گرم است، و شربت آب آن ۴ تا ۱۰ گرم و داخل سایر جوشیدنی‌ها برای پختن دارو ۲۰ تا ۵۰ گرم است. ریشه کاسنی گرم و خشک است، برطرف‌کننده گیر و سده، نرم‌کننده اخلاط سینه، افزاینده ادرار، برطرف‌کننده تب‌ها، تصفیه و پاک‌کننده خون، و رفع‌کننده ورم احشاء و درد مفاصل و استسقاء. برای درمان یبوست، جوشانده برگ و ریشه کاسنی به مقدار ۲ فنجان صبح ناشنا بسیار مفید است. برای تهیه ماسک زیبایی از کاسنی، کاسنی را بکوبید و آب آن را بگیرد و با سفیده تخم مرغ مخلوط کنید و به صورت بمالید. پس از یک ربع ساعت آن را با آب ساده بشوید. این ماسک غدد را تحریک می‌کند و عرقپوست را زیاد می‌کند. برای مبتلایان به امراض جلدی و اگر ما مفید است. کاسنی منبعی مفید برای فروکتوز است و اینولین به خودی خود شکلی از فیبر طبیعی است که اگر در برنامه غذایی گنجانده شوند به کنترل و کاهش

وزن کمک شایانی می‌کنند. هر دوی این اهداف به تنظیم گرلین که نخستین اسید آمینه‌ای است که با احساس گرسنگی و رفتارهای غذا جویانه مرتبط است، کمک می‌کند. مصرف کاسنی موجب کاهش ترشح هورمون گرلین و منجر به کنترل پرخوری و ایجاد احساس سیری یا پری شکم می‌شود، که این امر در راستای تلاش برای کاهش وزن است. کاسنی به‌طور سنتی برای درمان آرتروز به کار گرفته می‌شود، و مطالعات نشان دادند که کاسنی به‌طور قابل توجهی دارای خواص ضدالتهابی می‌باشد که به همین دلیل موجب کاهش دردهای مفصلی - استخوانی می‌شود. در مطالعات انجام شده در سال ۲۰۱۰، گزارش‌ها حاکی از آن است که ۷۰٪ از بیماران که از دردهای مفصلی-استخوانی رنج می‌بردند و با کاسنی تحت درمان قرار گرفتند و به‌طور قابل ملاحظه‌ای دردهایشان بهبود یافت. همچنین کاسنی را عموماً برای کاهش دردهایی که عامل التهابی دارد، دردهای ماهیچه‌ای و درد مفاصل می‌توان مصرف نمود. کاسنی خواصی همچون داروهای مسکن دارد که اضطراب را کاهش داده و ذهن را آرام می‌سازد، بنابراین استرس و تأثیرات خطرناک آن بر بدن را از بین می‌برد. عصاره ریشه کاسنی به دلیل خواص آرامش‌بخشی به خواب راحت کمک می‌کند و از بسیاری از قرص‌های خواب‌آور مرسوم سالم‌تر است. کاهش استرس و اضطراب خطر ابتلا به بیماری‌های قلبی، عدم توازن هورمون‌ها، مرض بی‌خوابی، زوال عملکرد شناختی و پیری زودرس را تا حدودی تقلیل می‌دهد. **زیانهای کاسنی:** اگرچه می‌توان مزایای فراوانی برای کاسنی برشمرد، اما در صورت بارداری مصرف بیش از حد آن غیرمجاز است، زیرا ممکن است موجب خون‌ریزی گردد و احتمال سقط جنین غیر عمدی را افزایش دهد. اگرچه تحقیقات در این زمینه کافی نیست اما همان تحقیقات نشان می‌دهد که در دوران شیردهی نیز مصرف بیش از حد آن ممنوع می‌باشد زیرا کاسنی از طریق شیر مادر به کودک منتقل می‌شود. ۸ مصرف بیش از حد آن باعث ترش

کردن معده، کاهش وزن (ورزشکارانی که دارای مقداری اضافه وزن هستند می‌توانند روزی ۲ الی ۵ بار از عرق کاسنی استفاده بکنند). روش مصرف: بعد از هر وعده غذایی با نصفی از لیوان آب مصرف شود. کاسنی مضر است برای اشخاصی که مبتلا به سرفه هستند. تخم کاسنی بدمزه و قی آور است. خنثی‌کننده ناراحتی‌های کاسنی، شکر است و برای بدطعمی تخم کاسنی سکنجبین و ادویه خوشبو می‌باشد. وپ؛ کزنهچ-دِفوسک نیم جوئک سود خو، تر دے خه ذبد، زنده سود= کاسنی گیاهی است وقتیکه مار نیم جان به آن تماس کند، زنده میشود؛ ۲- ستیزه جو، سرکش، لجوج، سرسخت، کله شق؛ عَجَب کزنهچ یو نیست! پس ژیزے نه- چبمت= عجب آدم کله شق است، نخواست پشت هیزم برود.

گُزه = کوزه.

کِرک = حلقه (موی)؛ خم.

کَسات = قوم، قوم نزدیک.

کَسبه، کَسپ، کَسَم = شغل، تخصص، کار.

کَسِیچ = کجاوه کلان، برای کاه، پشم. .. بردن.

کِسک = چوکات، دروازه.

کَسَل بون = پرستاری از مریض.

کَسَل = مریض.

کَسَلخونه = شفاخانه.

کَسَلمند = گرفتاری به مرض.

کَسَلے = مرض، مریضی.

کَش = گرم.

کَشچک = کوزه سفالی، کوزه دستشویی.

کَشکول = کشکول؛ ظرف چوبی که هر دو انتهای آن باریک است. ماکو مانند.

کَشین دود = ۱- پشمالو، پراکنده؛ کرکی ۲- ابر آلود و تاریک.

کَشین = پشمالو، پراکنده؛ کرکی.

کَشین = قفل کلان، دست بند.

کَشبال دهد = معطل دادن.

کَشبال - دهنیچ = بروکرات، کاغذ پران.

کَشبال، کَشباله = کشال، کشاله، آویزان.

کَشبت = غله.

کَشبت-ات-کار = کشت و کار.

کَشبتاو = کشتن، زرع کردن (حیوانات).

کَشبتین = کشتی.

کَشبش = کَشش، کَشببے زمین = قوه کَشش "جاذبه" زمین.

کَشبگه، کَشبتگه = مزرعه، کشتزار.

کَشبلیزه = آویزان.

کَشبم = قلینگ.

کَشبول = دلپذیر؛ ای بیخ، پد دوند نیست-ات، به آپ کَشبول = ای خواهر، این انقدر نیست، و او دلپذیر است.

کَشبوپج، کَشبوپجک = گیج شده، در هم و برهم، سر در گم.

کَشبون (سِناو) = چسپیدن.

کَشبپشخ = عکه از نوع کلاغ.

کَشفایه = کافی، به اندازه کافی.

کَشچاک، کَشچَهک (دهد)؛ چاوپخ = غرق دادن کسی در آب؛ مزاق: اگر کسی برای آب بازان سلام ندهد او را در آب می‌اندازند.

کَشچه - سیزد = نوع سنجد کلان.

کَشختاو، کَشتاو = فرورفت، غرق شدن، در برف؛ لای و گل.

کَشینک = جراب های کوتاه با نقش و گلدوزی در قسمت بالایی (جراب).

کَشینبل، کَشخبر: کَشخبر چیدا = لحیم کاری، ترمیم؛ کردن؛ خراب شدن، شکستن.

کَشمال = نرم کردن، خورد کردن چیزی با کف های دست (مثال توت).م. قَفچاق.

کَشهر = ب. کور، کَبَر (نام علمی: Capparis

spinosa) گیاهی از راسته کلم سانان، تیره کبریان، سرده کبرها است. این گیاه با نام‌های کبرو، نک، داغ قارپوزی، خیاروک، لگجی، لیجین، لیجون و کبرک درخت اصَف نیز شناخته می‌شود. میوه نمک‌سود کبر. کبر دارای یک تاریخ طولانی استفاده توسط انسان است؛ شواهد اولیه مصرف آن به حدود ۱۸۰۰۰ سال قبل در مصر علیا برمی‌گردد. همچنین در ۶۰۰۰ سال قبل از میلاد مسیح در ایران مورد استفاده بوده است. این گیاه بومی حوزه مدیترانه است و به خوبی به محیط‌های نامساعد، گرمای خشک و شدت‌های بالای تشعشع سازگار شده است. این

گونه دائمی خاردار و خزان‌کننده گزینه مناسبی برای ازدیاد موفقیت‌آمیز در محیط‌های خشک، نیمه‌خشک و شور به‌شمار می‌آید. ویژگی‌های خاص کبر باعث شده‌است که در سال‌های اخیر فعالیت‌های مرتبط با کشت آن در برآورده ساختن تقاضای جهانی برای فرآورده‌های خوراکی آن مورد توجه بسیاری قرار گیرد؛ به ویژه این که با یک تمرکز فزاینده جهانی بر روی سامانه‌های تولید و کیفیت پایدار، تولید غذای پاک و سبز از اهمیت ویژه‌ای برخوردار شده‌است. این گیاه به صورت خودروی، روی پرتگاه‌های سنگلاخی، در اکوسیستم‌های خشک ساحلی با تحمل بادهای شدید و در اکوسیستم‌های بیابانی گرم و خشک رشد می‌کند و چون توانایی بیشینه ساختن جذب عناصر غذایی از خاک را دارد، ویژگی‌های یک گیاه تطابق‌یافته با خاک‌های فقیر از عناصر غذایی و رطوبت را از خود بروز می‌دهد. کبر از طریق بذر یا قلمه ساقه تکثیر می‌شود؛ هر چند که با توجه به خفتگی بذر و مشکل استقرار قلمه‌های ریشه‌دار شده، توسعه کشت آن دارای محدودیت‌هایی است. از جوانه‌های تازه این گیاه و میوه این گیاه در کازرون جهت تهیه ترشی استفاده می‌شود که به ترشی میوه آن اصطلاحاً ترشی گلک و به ترشی جوانه‌های خود گیاه ترشی کورک گفته می‌شود. وپ.

کِگِیبتاو = سعی کردن، کار کردن.
کِلا = ۱- کدو؛ ۲- کلاه.
کِلا-دوڈ = نوع توت با دانه‌های کلان.
کِلا-مون = نوع سیب کلان.
کِلاهخچ = خشکی لب؛ اگر کسی تب دارد.
کِلتچہ = واسک.
کِلتک چیداو = شکستن.
کِلتک = چوب؛ دنده.
کِلتک = کلان، بزرگ.
کِلتوی = سر تراشی، سر تراشی؛ طفل.
کِلتہ دار، **کِلتہ دارے** = زن معشوقه دار، رابطه‌ی عاشقانه.
کِلتہ- دهرڈ، **کِلتہ کِسلک** = زکام، سرما خوردگی.
کِلتہ = کلان؛ عاشق، معشوق.

کِلتون = خراب شده، غیرترمیم؛ گوهر موترے
کِلتون چود = گوهر موتر مرا خراب کرد.
کِلتج = تلاش دایم، کوشش بی‌معنی.
کِلتچہ = کلچه.
کِلتچہ-فَعک = بازی زنانه با توپ "پوت"
کِلتت = غم، تشویش، غریبی.
کِلتفج = یکجا.
کِلتک = مرتبه؛ نوک انگشت، در بازی طفلانه؛
یے کِلتک، **نو کِلتک**، چارو چمبر، بیدو. عنبر...
= یک نوک "انگشت"، دو نوک، چهار و چرخ،
بید و عنبر....
کِلتگت = متحیر، آشفته، پریشان.
کِلتگوبین، **کِلت-گل** = پیهم انتقاد کردن؛ اعصاب خراب کردن؛ کِلتگوبین چ. = اعصاب خراب کردن؛ **آدم لپ لوفنده دے فُد**، **لوفین:** "ید دِگه مَاش کِلتگوبین چورج" = آدم وقتیکه پیهم انتقاد میکند، میگویند او اعصاب ما را خراب کرده؛
کِلتگوبین سِتاو = گنگ و لال شدن، مانده شدن؛ **یہ دوندے پے خو پُخ لود ادے**، **یو صاف کِلتگوبین سَت** = او بچه خود را آنقدر انتقاد کرد که او مانده شده است.
کِلمب، **کِلمب:** **کِلمب چیداو** = یکجا کردن.
کِلتدک = دستک مترادف دستک (چوب یا دستک‌های کوچکی که برابر فاصله میان دو تیر قطع و برش دستکاری می‌شود که بر بالای تیرک‌ها برای پوشش بام خانه استفاده می‌شود. خ. پامیرزاد).
کِلوار = سناچه.
کِله پای = زیر، نشیب، از بالا به طرف پاهین.
کِله دو، **کِله دو** = به سر افتادن؛ **وَم فَرے دے ڈاد پات**، **یہ خو جای تے ~** = همینکه آهو را زد، آن در جای خود بر سر افتاد؛ **کِله دو چیداو** = پاهین انداختن؛ **دهرڈ یکبارے مو مس ~ چود** = درد یکبار مرا هم به پاهین انداخت؛ **کِله دو سِتاو** = به زیر افتادن؛ **طرف پاهین به سر غلتیدن؛ وَم نَخچیر اُم دے ڈاد خو**، **یہ ~ سَت** = آن آهو را زد و آن به سر طرف پاهین غلتید.
کِله گِرم، **کِلاگِرم (کگ)** = کیلو گرام؛ یک کیلوگرام = هزار گرام.

کله مېتر، کلا مېتر(کم) = کیلو متر؛ یک کیلو متر = ۱۰۰۰ متر.
کله ییے - دست، کله ییے - دست = دست دادن، دست فشار دادن در هنگام ملاقات.
کلهند = کلند.
کلوخ، کلوخک = کلوخ.
کلول = گرد، مدور، کوله؛ کلول ژیر = سنگ کوله.
کلون = کلان.
کلېنخک = نان ارزن.
کلبوه: کلبوه چیداو = سر در گم کردن.
کله = شاخه درخت، تنه درخت.
کلی = منع درآمدن در خانه؛ ووقدېخ تر چید مات کرده آدم مه لهک، بچه کلی سؤد = بعد از تولد طفل، تا هشت روز کسی "بیگانه" را مانده و زله در خانه داخل نمان.
کلینگ = حيله گری؛ یو کلینگت آدم = او آدم حيله گر است.
کم افصال ۱ = کم قوت، بی استعداد.
کم افصال ۲ = آرام، با صبر.
کم ناس = حریص.
کما-کوسے = کمبودی، نا کافی.
گمال = آنقوزه یا آنقوزه گیاهی است علفی چندساله، ریشه آن کمی کلفت و گوشتی، برگ‌های آن بسیار بریده و غباری، ساقه آن گوشتی و بلندی آن تا ۲ متر می‌باشد. گل‌های آن به رنگ زرد و به گروه چتر مانند در آخر ساقه پدید می‌آید. آنقوزه در چند سال ابتدایی سن خود ساقه در دید نیست و برگ‌های آن گسترده روی زمین است که در مراتع به نام «کماه» و «انگزاماه» می‌شناسند. میوه آنقوزه دارای دو تخم به رنگ قهوه ای تیره و سیاه، بیضی کمی پهن و بسیار بدبو می‌باشد. با تیغ زدن یا قطع ریشه یا قسمت پایین ساقه و یقه گیاه در پایانی بهار، شیره بسیار بد بو در میانی تابستان بیرون می‌آید که در کنار هوا کم کم سفت می‌شود که همان آنقوزه است. آنقوزه در زمین‌های بائر و خشک و آهکی پهنای گرم آسیا می‌روید. بومی استپ‌های ایران و افغانستان است. در ایران؛ در کوهسرخ خراسان رضوی در روستای دهمیان،

بلوچستان و باختری مختلف جنوب ایران، مانند کرمان، راور، دشت مرغاب، آباد، نائین و جندق می‌روید. وپ.
گمبوک = پوچ، خالیگاه.
گمپک = معشوقه؛ وے ند خشروی کمپک = او معشوقه زیبایی دارد.
گمچین = به ندرت، کمبود.
گمخا = نام قدیمی ابریشم.
گمر بسته = آماده کار (خدمت)؛ آماده قهرمانی.
گمون = تفنگ؛ قوس.
گمیت، گمید = قهوه ییے؛ ک میت فارچ = اسپ قهموه ییے.
گناره = پهلو، کنار.
گننه = جدایی.
گنچاره = گنجاله، گنچاره (بازمانده های بعد از روغن کشی در سنجد، سویا، کرچک...)
گنده بچ = کنده خورد.
گنده = کنده.
گنر = بی حس؛ یو بجهک اس شیتا بنخ اند نبتوبید خو، گنرث رېد = ان بز از آب سرد برآمد و بی حرکت و بی حس شد.
گنّف، گنّفث = بی حال، نیم جان، بیخواب.
گنک = چقوری، خندق.
گنک = لی خرمن.
گنگوره = جوش (در حیوانات)؛ گگوره فارچ نم اند سؤد = جوش در زیر دم اسپ می برآید.
گنگینه؛ غلله شپ = ظروف سفالی با مخلوط مواد فاضله چارپایان خورد برای نگهداری پشم
گنهب = کنف.
گنخ، گنخک = برده، غلام.
کو = کوه.
گواک = پوچ، خالی.
کوتره = کوتایی مختصر، گفتنی بر آن..؛ جنگلهین کوترهت قتلے خه چود، چهی گنهار؟ = کوتایی مختصر، تمام جنگل را از بین بردند، کی مقصر است؟.
کوچ = زن.
کوچرون: کوچرون چید = کوچی: کوچ کردن.
کودک = کودک.

کودکون = ۱- اسهال طفلانه ۲- کودکون سیفخ = مهره کبود، برای تداوی اسهال کودکان؛ بچه ند اگه کودکون فد، وے کوم وربسپن، یا دے نی کودکون سیفخ زپن خو، وم فرئوپن خو، ذپن وے رد = اگر طفل اسهال دارد، کام او را خون میکنند یا مهره کبود "کودکون" را در آب می شویند و آب را برای طفل میدهند.

کوره = آتشدان آهنگر.

کورے رهنگ = جذام، رسوا.

کورے = جذام، رسوایی.

کوز؛ بق میڈ = کوڑ؛ کوڑ پشتی.

کوربھند، کُربھند = بوت بند برای موزه.

کوربھند = حلقه پوستی برای بند چموس (موزه). م. پُس-بھند.

کوسه-کوگ، کوسه-زریخ = کبک یا کوگ بدن سیخک پا؛ اَزخت "سیخک".

کوبسپن = کوشش.

کوفون = کوهان؛ شتر.

کون پَرک = لگد؛ با سم حیوان.

کون فیکون: کون فیکون چیداو = از بین بردن، پاک کردن از زمین؛ توهین کردن؛ با چتلی یکجا کردن

کوناک = اسهال.

که: که-دند، که-ندے = کجا، در کجا؛ تر که ساوے (که جه ساوے)؟ = کجا میروی؟؛ اس که بیت؟ از کجا آمدید؟

کهزار = باغچه.

کهش چیداو = مذاق: کار کردن، انجام دادن؛ بوقت.

کهپس-ات-پر = قفس سینه.

کهفج = واحد مقیاس برای غله و مساحت زمین؛ ظرف چوبی به اندازه ۲۵ کیلو گرام گندم.

کهفج-غٹف = مذاق. دهن کلان.

کهفین، کهپس = کفش چوبی.

کهگهن = توشک، بالشکت، زیر گهواره، در داخل آن کاه نرم پر است.

کهل-پسخت = سر لچ.

کهل پوندک = سربندک (زنان از سربندک برای انتقال کوزه یا سطل پر از آب بالای سر استفاده میکنند)

کهل دهرڈ = سردرد.

کهل = سر.

کهندے، کندے = قطعہ، برش، قسمت، آوار، تکه، پارچه.

کهوج = توله سگ (بچه).

کهوج-ات-کلھوج = توده بچه ها؛ کهوج-ات-کلھوج بن دُند ست = بچه ها جنگ شدند.

کوپ سر: کوپ سر چید = توده کلان از هیزم، علف.

کور، کورے = کور، کوری.

کور-آبین = بد بینی؛ خرابکار؛ مضر؛ تو پُخ فک قنٹت کور-آبین = بچه ات همراهی همه بد بینی دارد.

کور-پخیف = چشم تنگ؛ کور-پخیف آدم پد = آدم چشم تنگ است.

کور-پورگی، کور-پورگی = موش کور یا کور موش.

کورپت = کنه زهردار (Hyalomma)؛ عامل تب کانگو یا کریمه.

کورخرک = سهره سرخ پیشانی (Serinus pusillus) گنجشک از نوع سهره.

کور-چمندگ = میخک؛ گیاه ضد حشره بید پروانه (Tineola bisselliella). م. گنده چمندگ.

کورخپ = جنگل با پوشش گیاهی متراکم.

کورخهط، کورخط: کورخط گهر = فال بینی، فال بین.

کوردود؛ کور-تخنه؛ کور-دُخنه = دود غلیظ.

کورغپ = ابرآلود، هوای تاریک؛ نر جناو کورغپ مېٹ غل نه-فُدج = مانند امروز هوا هیچوقت تاریک نبوده.

کورماٹ = همراه.

کورمال = نوع شیرینی از تلقان و روغن.

کورمنستک = مهتاب کم نور.

کورنمک = نا سپاس.

کور-وابسک = گیاه: فرفیون (SP Euphorbia) یا شیرشیرک یا شیرسگ.

کورخ: کورخ چیداو = سوراخ: سوراخ کردن. م. پنچر.

کورخک = سوراخک.

کوفه = کوز یا کوژ.
 کوفه = چکش چوبی برای زدن تارکمان ندافی.
 کول-بیگ، کور-بیگ، کلول بیگ = ظرف سفالی
 خورد تر از وسنرن
 کوم = کام.
 کومبین = کمباین، ماشین کشاورزی، تراکتور
 قلبه یا درو...
 کومپاس = قطب نما.
 کوم-فهبس = بیره دندان، لته.
 کومک = کمک.
 کون = معدن.
 کونه = کهنه.
 کپس = رسم و رواج؛ منع؛ بنهبه ره ار زبچه
 چید دپداو کپس = از طرف شب در خانه زن
 زایمان منع است.
 کپمر، نژار = زغال سنگ، زغال.
 کپمبنک = گلدوزی شده؛ جرای (کفش چوبی).
 کپمه = طیاره.
 کنخ، کنخک، کنختاو = سرفه، سرفه کردن.
 کپس: کپس نهد. = جوی، نهرکشی.
 کیک؛ کیک چ. = احمق، بی فکر، حیرت زده،
 مغالطه کردن، آوردن دلایل بی معنا.
 کیلچک = پوستین کهنه.
 کیے-بے ونبے = گیاه نشه آور؛ هر کس انرا
 بخورد، بی هوش میشود.